

مبنا، روش و جایگاه استدلال قضایی^۱

جعفر صادق منش^۲

علی فرخی نیا (فرخ‌شه)^۳

چکیده

استدلال قضایی استنتاجی است که دادگاه از وقایع موضوع مورد رسیدگی و از خلال دلایل ابراز شده توسط طرفین دادگاه به عمل می‌آورد. از این تعریف چند نتیجه به دست می‌آید: نخست این‌که، این شیوه شباهت تامی با روشی منطقی دارد که در آن با موضوع و محمول که مقدمات قضیه هستند، استنتاج حاصل می‌شود؛ ثانیاً، استدلال قضایی دارای مبانی انکارناپذیری است که تمام مراحل دادرسی را معطوف به خود می‌داند و هر گزاره‌ای بدون عبور از مسیر استدلال را مطرود به شمار می‌آورد؛ ثالثاً، استدلال قضایی محصول روشی است که از علم منطق کمک می‌گیرد و بر اساس ابزارهای موجود در علم منطق، قضایای مجهول را کشف می‌کند؛ رابعاً، معرفت و شناخت هر خواسته‌ای در دعوی، معطوف به استدلال است؛ و خامساً، علم قاضی معطوف به معرفت از طریق استدلال است، نه علم حضوری. موضوعات پیش‌گفته، خطوط بحث این مقاله را تشکیل می‌دهد.

واژگان کلیدی: استدلال حقوقی، استدلال منطقی، استدلال استنباطی،

استدلال استقرایی، استدلال قیاسی.

۱. تاریخ دریافت مقاله ۱۳۹۰/۸/۱۸؛ تاریخ پذیرش نهایی مقاله ۱۳۹۱/۵/۲۱.

۲. دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی.

۳. کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی؛ نویسنده‌ی مسؤل:

درآمد

مهم‌ترین خصوصیت روش علمی، تکیه بر استدلال است. شاید بتوان گفت در زندگی عادی، داشتن منطق فطری تا حدی کافی است، اما در علوم مختلف حتی در اعتباری‌ترین علوم مانند ادبیات، به تعریف و استدلال به معنای دقیق کلمه نیاز است و باید تعریف و استدلال را بر اساس قواعد منطقی تنظیم نمود تا دچار مغلطه نشویم. روش‌هایی که در علوم از آن‌ها برای مطابق با واقع بودن استفاده می‌شود، بر اساس تجزیه و تحلیل قضایی است که هر یک گزاره‌های مخصوص به خود را دارند. کذب و صدق این گزاره‌ها در روش علمی با تکیه بر استدلال‌ها و استنتاج‌های منطقی ارزیابی و در نهایت رد یا اثبات می‌شوند. در روش‌های تجربی، صدق و کذب گزاره‌ها غالباً با مشاهده و آزمایش اخذ می‌شود. علم حقوق نیز از این امر مستثنی نیست و برای اثبات یک قضیه‌ی حقوقی از راه پر پیچ و خم استدلال قضایی می‌گذرد تا حقیقت امر که همان واقعیت دعوای حقوقی یا کیفری است به اثبات برسد، اما مهم‌ترین سؤال این است که: پایه‌ها و مبنای استدلال قضایی چیست و استدلال‌های حقوقی چه تفاوتی با روش‌های علوم دیگر دارد؛ استدلال در حکم دارای چه ویژگی‌هایی است؛ استدلال قضایی چیست برای مستدل فرض نمودن و حکم، چه شرایطی لازم است؛ و بالاخره مبنای استدلال چیست و چرا باید به آن اهمیت داده شود.

هدف این نوشتار، ارائه‌ی پاسخ به این پرسش‌ها است.

۱. مبنای استدلال

برای هر استدلالی، مبنای شرعی، فلسفی و قانونی قابل تصور است که در این قسمت به شرح هر یک می‌پردازیم.

۱-۱. مبنای شرعی

خداوند در قرآن کریم، معمولاً پس از بیان هر مطلبی، استدلال آن را هم ارائه داده است. مثلاً در آیه‌ی «اللّٰهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ»، دلیل «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، حی و قیوم بودن خداوند هست که بلافاصله آورده شده است. قرآن به طور کلی اهمیت

فراوانی به استدلال داده و در تمام آیه‌های خود با استدلال، اتمام حجت نموده است. خداوند متعال در برخی آیات قرآن، روش استدلال را به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌آموزد. برای مثال در آیات ۷۸ و ۷۹ سوره‌ی یس آمده است: و برای ما مثلی زد و آفرینش خود را از یاد برد و گفت: کیست آن که این استخوان‌های پوسیده را زنده می‌کند؟ بگو: آن کسی آن‌ها را زنده می‌کند که نخستین بار آن‌ها را حیات بخشید و او به هر آفرینشی دانا است.^۱

کار و حرف بی‌دلیل را هیچ‌کس نمی‌پذیرد،^۲ لذا خداوند از مشرکان که به خدایان معتقدند، برهان می‌خواهد. در حقیقت می‌خواهد به آن‌ها بگوید که یاهو‌سرایبی نکنند. جایی که خدا از دشمنان خود برهان می‌خواهد، نمی‌شود خود یا پیامبران‌ش کلامی بی‌دلیل و برهان ارائه دهند. به همین جهت قرآن را باید کتاب استدلال دانست، همان‌طور که خداوند در آیه‌ی ۱۷۴ سوره‌ی نساء درباره‌ی قرآن چنین می‌فرماید: «ای مردم! از طرف پروردگارتان دلیل روشنی برایتان آمد و نور آشکاری را بر شما فرو فرستادیم». ^۳ پس قرآن «برهان» است و «برهان» را «نور مبین» معرفی کرده است. آیه‌ی معروف «لا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرِّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» گواه صریحی است بر این‌که خدای متعال حتی پذیرش دین را متکی به استدلال‌های روشنی نموده که در آیات قرآن بر آن تأکید شده است. بر همین اساس دسته‌ای از روایات، سخن گفتن و فتوا دادن بدون علم یا فتوا دادن به چیزی که دلیل معتبری برای آن وجود ندارد را حرام دانسته‌اند. مانند روایت صحیح هشام بن سالم که می‌گوید به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم، حق خدا بر بندگان‌ش چیست؟ امام فرمود: «این‌که سخنی بگویند که علم به آن دارند و آن‌چه را نمی‌دانند بیان نکنند پس وقتی این کارها را کردند حق خدا را به جا آورده‌اند».

اهمیت حجت یا دلیل در نزد فقها به قدری روشن است که علم بدون دلیل یا حجت را فاقد اعتبار می‌دانند و در بحث اصولی، برای هر موضوعی در مقام اثبات یا نفی، دلایلی ارائه می‌نمایند. دلایل و امارات، از مهم‌ترین مقاصد علم اصول فقه است؛

۱. «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ» (۷۸)، «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» (۷۹).

۲. «حَنُّ أَبْنَاءِ الدَّلِيلِ، أَيْنَمَا مَالٌ نَمِيلُ»

۳. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا» (۱۷۴).

زیرا مجتهد تلاش می‌کند تا چیزی را به دست آورد که میان او و پروردگارش، حجت و دلیل باشد، پس اگر آن دلیل او را به حکم واقعی برساند، ثواب می‌برد و اگر خطا کند و به حکم واقعی نرسد، عذرش پذیرفته است.^۱

۲-۱. مبنای فلسفی

فلسفه‌ی علم برای کشف حقیقت، بر روش علمی تأکید فراوانی دارد؛ زیرا روش‌ها ابزار اصلی کشف حقایق هستند. هر علمی بنا به موضوع خود روش مخصوص به خود را دارد؛ در علوم تجربی، روش تجربی شامل جمع‌آوری واقعیات به وسیله‌ی مشاهده و آزمایش است که در نهایت قوانین و نظریه‌ها به مدد نوعی شیوه‌ی منطقی استنتاج می‌شود.

تکیه بر روش‌های منطقی و عقلانی برای کشف واقعیت جهان، امری حیاتی است. مثلاً نظریه‌ی یک جامعه‌شناس درباره‌ی یک پدیده‌ی اجتماعی باید بر اسلوب و روش‌هایی مبتنی باشد که در علم جامعه‌شناسی، پذیرفته شده است. حقوق نیز از این قاعده مستثنی نیست و روش‌ها یا استدلال‌هایی که بر آن‌ها تکیه می‌کند، باید از دیدگاه فلسفه‌ی حقوق مورد تأیید باشد. در روش‌ها یا استدلال‌های حقوقی، روش به کار گرفته شده الزاماً هم‌سو با دیدگاهی نیست که معتقد است برای کشف هر واقع، استدلال باید در مسیر علوم طبیعی و زیر ذره‌بین تلسکوپ‌های آزمایشگاهی قرار گیرد، و همچنین روش‌های تجربی را به طور کلی مطرود نمی‌داند، بلکه هر کشفی از واقعیت باید از نظر عقلی و روش علمی و تجربی متعارف، مجوز تأیید بگیرد، در غیر این صورت، روش به کار رفته، علمی و منطقی نبوده و مضر می‌باشد. برخی معتقدند اثبات حقوقی را نباید با اثبات علمی و تجربی یکسان پنداشت. تئوری اثبات در هر نظام حقوقی، شامل ادله‌ی اثبات دعوی و اموری که می‌تواند اثبات شود، اموری که باید اثبات شود، کسی که باید اثبات کند و مباحث مربوط به امارات و فرض‌های قانونی و مباحث مربوط به آیین دادرسی است و همگی در اثبات حقوقی دخالت تام دارند و در اکثر آن‌ها جنبه‌ی شخصی و دخالت عنصر تصمیم‌گیری دادرسی مشهود است (مهدی الشریف، ۱۳۸۶: ۱۴).

1. www.cafenetdanesh.blogfa.com

با کلیت این نظر، که روش تجربی شباهت تامی با روش حقوقی ندارد، موافق هستیم از جمله این که قاضی، مهم‌ترین عنصر فرایند استدلال است؛ زیرا حکم، نتیجه‌ی آن چیزی است که بر وجدان قاضی نشسته است، در حالی که محقق تجربی دخالتی در فرایند مشاهده ندارد، و روش تجربی باید در مسیر اثبات تجربی از آزمایشگاه‌های تجربی و مهر تأیید بگیرد. هیچ قانون‌گذاری در روش حقوقی این اندازه سخت‌گیری روا نمی‌دارد. اگر اثبات حقوقی را صرفاً محصول ذهن قاضی بدانیم نه روش‌ها، این دیدگاه از نظر علمی و منطقی مورد پذیرش نیست؛ زیرا تفکر علمی، تفکری مبتنی بر روش است و علم نمی‌تواند بدون روش باشد. تصمیم قضایی نیز محصول یک فرایند روش‌مندانه است، عقاید و سلیقه‌های شخصی و تخیلات نظری در علم جایی ندارند و از این حیث تفاوتی بین علوم انسانی و علوم تجربی وجود ندارد. بنابراین از دیدگاه فلسفه، هر علمی بدون روش عقیم است. استدلال که نوعی روش کشف واقع است، مهم‌ترین روش برای تبیین چیستی هر علم است و اصولاً فلسفه‌ی هر علم مبتنی بر استدلال است.

۳-۱. مبنای قانونی

نگارش رأی مستحکم و مستدل از چنان اهمیتی برخوردار است که در «راهکارهای اجرایی حوزه‌های بخشی قانون برنامه‌ی سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۷۹» در بخش امور قضایی، یکی از تکالیف قوه قضاییه را «اصلاح ساختار ارزشیابی قضات بر پایه‌ی کیفیت و کمیت آراء صادره از منظر استحکام، دقت و سرعت معین نموده است»^۱. اهمیت این موضوع تا جایی است که قانون‌گذار در قوانین ماهوی و شکلی، کیفری یا حقوقی، هر جا موضوعی را بیان نموده، به دلایل آن نیز توجه کرده است و بر این اساس، دادرسی با ارزیابی دلایل و تفسیر قوانین، رأی خود را مستدل و مستند می‌سازد؛ چرا که اثبات هر حقی متکی به استدلال است. در اهمیت دلیل و استدلال گفته‌اند «دلیل، ارزش حق است» یعنی حق بدون دلیل، مانند کالای بی‌ارزش است و یا «دلیل، حق را زنده می‌کند» (شمس، ۱۳۸۷: ۸۳).

۱. روزنامه‌ی رسمی جمهوری اسلامی ایران، شماره‌ی ۱۶۲۹۶.

طبق اصل ۱۶۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران «احکام دادگاه‌ها باید مستدل و مستند به قانون و اصولی باشد که بر اساس آن حکم صادر شده است». بر این اساس دیوان عالی کشور در آراء متعددی بر این امر تأکید نموده و عدم توجه به آن را از موجبات نقض حکم دانسته است.^۱

۲. استدلال قضایی

در تبیین پدیده‌های تجربی و پدیده‌های انسانی، از دو راه علت و دلیل استفاده می‌شود. راه علت، راهی است که در حوزه‌ی طبیعت کاربرد دارد، یعنی در عرصه‌ی طبیعت، کشف واقعیت از طریق علت به دست می‌آید، اما در حوزه‌ی معرفت، دلیل انسان را به نتیجه می‌رساند. این موضوع یکی از مباحث با اهمیت در استدلال است، خلط این دو می‌تواند استدلال را گمراه کند، از منطق دور شود و به سفسطه برسد. بنابراین تفکیک این دو از اهمیت خاصی برخوردار است.

گفته شد که در حوزه‌ی طبیعت باید از راه علت حرکت کرد؛ زیرا وقایع طبیعی یک حالت جبری دارند؛ همه می‌دانند که آب جبراً باعث خاموش شدن آتش می‌شود. اینجا ارائه‌ی دلیل مفهومی ندارد. آب علت خاموش شدن آتش است، اما آتش را اثبات یا ابطال نمی‌نماید، در حالی که برای اثبات بی‌گناهی کسی در دادگاه، باید از دلیل مدد گرفت؛ وقتی نبودن شخص در لحظه‌ی جنایت در محل جنایت را دلیل بی‌گناهی او می‌دانیم، از راه دلیل حرکت نموده‌ایم. بنابراین علت، عهده‌دار ایجاد است و دلیل، عهده‌دار اثبات. در دلیل، صدق و کذب و اثبات و ابطال وجود دارد و در علت چنین چیزی معنا ندارد. اگر از راه علت به حوزه‌ی دلیل وارد شویم، از کشف واقع دور شده‌ایم؛ پس اگر کسی بخواهد از راه علت برای یک موضوع معرفتی دلیل بتراشد، این معطل کردن است به جای مدلل کردن حکم. برای مثال، اگر فردی

۱. رأی وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۹ مورخ ۱۳۷۹/۱۱/۱۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور: «طبق اصل یکصد و شصت و ششم از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و ماده‌ی ۲۸۹ از قانون اصلاح موادی از قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۶۱ مجلس شورای اسلامی، احکام دادگاه‌ها باید مستدل و مستند به مواد و اصولی باشد که بر اساس آن حکم صادر شده است. بدیهی است که تخلف دادگاه‌ها از این اصل و صدور حکم بر مجازات بدون توجه به مراتب فسوق از موجبات نقض مهم قوانین اصلی خواهد بود و ...». هم‌چنین طبق رأی شماره‌ی ۱۵۱۹/۳۲۱۵ مورخ ۱۳۰۹/۱۰/۲۵: «احکام دادگاه‌ها باید مدلل و مستند به مواد و فصول قانونی باشد و الا در دیوان تمیز نقض خواهد شد». روزنامه‌ی رسمی شماره‌ی ۱۱۱۹۲ مورخ ۱۳۶۲/۵/۹.

را در کنار یک مغازه‌ی چاقو فروشی و آلوده به خون دیدیم، سپس استدلال کنیم که: «چون علت کشته شدن آن فرد چاقو است، بنابراین چاقو فروش عامل وقوع قتل است؛ این روش، رفتن از راه علت است؛ یعنی تبدیل دلیل به علت. به عبارتی با معلل کردن موضوع، به گمان خود استدلال مدلی بنا نهاده‌ایم. این نخستین گام در فهم استدلال است؛ استدلال، مدلل کردن موضوع برای اثبات یا نقض آن است و معلل کردن یعنی به سمت علی کردن پدیده‌ها رفتن که راه را برای فهم منطقی می‌بندد.

جوهر استدلال دلیل است که با معنای لغوی آن جست و جوی دلیل و بیان حجت نیز منطبق است. تعاریفی که از استدلال شده، مبتنی بر یک نظم منطقی است که از یک مسیر متعارف به نتیجه می‌رسد؛ استدلال ترکیب قانون‌مند قضیه(های) معلوم برای رسیدن به قضیه(های) تازه است. در استدلال، ذهن بین چند قضیه، ارتباط برقرار می‌کند تا از پیوند آن‌ها، نتیجه زاده شود و به این ترتیب نسبتی مشکوک و مبهم به نسبتی یقینی تبدیل شود. در اصطلاح منطق نیز استدلال آن است که به وسیله‌ی قضایای معلوم بتوان قضایای مجهول را کشف کرد. مانند «جهان دگرگون شونده است؛ هر دگرگون شونده حادث است» که به عنوان دو قضیه‌ی معلوم، به کشف این قضیه‌ی مجهول نایل می‌شود که: «جهان حادث است» (قراملکی، ۱۳۸۴: ۲۰).

۲-۱. مفهوم استدلال قضایی

در کتاب‌های آیین دادرسی بیشتر به تعریف دلایل پرداخته شده و کمتر به موضوع استدلال اشاره شده است. این امر ناشی از دو موضوع است؛ نخست این که استدلال قضایی یک اصطلاح بین رشته‌ای است که ترکیبی از «استدلال» در علم منطق و «قضایی» در علم حقوق می‌باشد. آن چه برای طرفین دعوا اهمیت دارد، ارائه‌ی دلیل است و استدلال، به شخص تصمیم گیرنده یعنی دادرس ارتباط دارد و به این خاطر به صورت واضح، تعریفی از استدلال قضایی مشاهده نمی‌شود. یاکوب استین می‌گوید: «هنگامی که از دانشجویان حقوق و وکلا در خصوص تعریف استدلال قضایی سؤال می‌کنید، پاسخ را با یک مکث طولانی می‌دهند، من

می‌دانم که در دانشکده‌های حقوق هیچ واحد درسی به نام استدلال قضایی وجود ندارد». (jstein@steinmitchell.com). وی بر این اساس یادآور می‌شود که «برای پاسخ به این سؤال، دانشکده‌های حقوق گزینه‌ی مناسبی نیستند و مناسب‌ترین راه، مطالعه‌ی پرونده‌ها و قوانین موضوعه است» (Ibid). وی در تعریف استدلال قضایی می‌گوید: «برقراری رابطه‌ی بین حقایق موجود در پرونده و قواعد حقوقی که هدفش اثبات یا رد قضایای حقوقی است» (Ibid).

استدلال قضایی درباره‌ی تصمیمات دادگاه معنا پیدا می‌کند و ارزیابی دادگاه‌ها از دلایل ابرازی از سوی طرفین است. به عبارت دیگر، استدلال قضایی عبارت از فرایند ذهنی است که قضات از طریق آن در حل و فصل دعوی به نتایجی دست می‌یابند. اگر این تعریف را بپذیریم، باید مسیر بحث را بر روی تصمیمات دادگاه متمرکز نماییم. در این صورت چند مسأله مطرح می‌شود:

آیا استدلال قضایی را باید بر مبنای استدلال منطقی تعریف نمود؟

آیا بین دلیل و استدلال قضایی تفاوت وجود دارد؟

آیا نوع نظام سیاسی بر استدلال قضایی مؤثر است؟

آیا روش در استدلال قضایی متکی بر روش منطقی است؟

نحوه‌ی حصول به معرفت در تصمیم دادگاه مبتنی بر چه معیارهایی است؟
 با توجه به معطوف بودن استدلال قضایی به روش، و اهمیت علم قاضی در تحصیل و ارزیابی دلایل، آیا علم قاضی مبتنی بر علم حصولی است یا حضوری؟
 پاسخ به سؤال نخست مثبت است. استدلال مبتنی بر منطق، شرط لازم برای پایه‌ریزی استدلال‌های عقلانی است و منطق وظیفه دارد چگونگی درست اندیشیدن را حاصل کند تا پایه‌ریزی استدلال‌ها و اندیشیدن درست فراهم گردد.
 بر این اساس همان‌طور که در استدلال منطقی، مجهول را از ترکیب روش‌مند قضایا کشف می‌کنیم، در استدلال قضایی نیز با استفاده از ترکیب‌های قانون‌مند، قضایای معلوم از درون قضایای مجهول کشف می‌شود. یعنی استدلال قضایی، فرایند ذهنی است که بین حقایق موجود در پرونده و قواعد حقوقی ارتباط برقرار می‌کند تا به هدف خود که کشف قضیه‌ی مجهول است، برسد. علوم در راه کشف حقایق و واقعیت‌ها مبتنی بر اسلوب و شیوه‌های خاصی است. روش‌ها معیارهای دقیقی هستند

که ذهن را در مسیر مشخص و هدفمند به سوی کشف واقع سوق می‌دهند. اگر قرار باشد هرکسی با تکیه بر آن چه خود گمان می‌کند طریق به واقع است، از آن راه برود، نظم امور به هم می‌ریزد. بنابراین در هر علمی برای کشف واقع، باید روش‌ها را داوری نمود و به نتیجه‌ی آن روش‌ها پای‌بند بود. در استدلال قضایی نیز، آن چه برای رسیدن به حکم یا تصمیم می‌تواند، طریق به واقع باشد، روش است. مثلاً در دعوی سرقت با روش‌های قانونی و قضایی اثبات می‌شود که «الف سارق است»، و با توجه به این که اثبات این موضوع با تکیه بر استدلال قضایی مبتنی بر روش به دست آمده، «او از این لحظه مجرم شناخته می‌شود» و ادعای: «به رغم این که روش‌های قضایی او را مجرم می‌خواند، اما او واقعاً مجرم نیست»، سخن باطل از دایره‌ی استدلال خارج است. وقتی روش‌ها پرده از این واقعیت برداشتند که «الف، سارق است»، باید پای‌بند به این حکم باشیم؛ زیرا نتایج، فرزند روش‌ها است، و واقعیت در همه‌ی عرصه‌ها بدون مقدمه و روش، خود را نشان نمی‌دهند.

استدلال قضایی، از سه جزء تشکیل می‌شود:

- ۱- صغرای قضیه: همان احراز واقعی خارجی است که به دو طریق به دست می‌آید: احراز امر واقع (وقوع یا عدم وقوع حادثه‌ی خارجی)؛ توصیف امر واقع به کمک قواعد حقوقی؛
- ۲- کبرای قضیه: بررسی و تبیین قواعد حقوقی قابل اعمال بر قضیه‌ای است که در پی اثبات آن هستیم؛
- ۳- نتیجه: انطباق حکم بر مصداق جزئی یعنی کشف قضیه‌ی معلوم و قاعده‌ی حقوقی منطبق بر آن از طریق استنتاج صغری و کبری است.

۲-۲. دلیل و استدلال

استدلال از باب استفعال از فعل «دل» در لغت به معنای راهنما، راهبر و رهنمون است (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۲۰: ۱۹۱) و در اصطلاح از کسی دلیل خواستن یا دلیل را در قالب یک روش هدایت کردن است. استدلال شیوه‌ای است که بر اساس آن اقامه‌ی دلیل می‌شود. دلیل نیز در زبان فارسی به معنای راهنما، نشان و علامت آمده که برای اثبات امری به کار برده می‌شود. در علم حقوق، دلیل در معنی

اخص، عبارت از امری است که اصحاب دعوا برای اثبات یا دفاع از دعوا به آن استناد می‌نمایند. در همین مفهوم برای نمونه، «گواهی» دلیل شمرده می‌شود. در استدلال، ذهن با استنتاج از مقدمات که مبتنی بر دلایل است، قضیه را اثبات یا ابطال می‌نماید. در نتیجه استدلال بدون دلیل، استدلال نیست و دلیل بدون تکیه بر استدلال نیز سفسطه است. اگر دادرسی در حکم بیاورد: «با توجه به ادعای خواهان، خواسته‌ی او با جمیع جهات وارد تشخیص داده می‌شود» و یا بگوید: «چنین حکمی فاقد استدلال قضایی است؛ زیرا رکن اصلی استدلال، یعنی دلیل در آن مفقود است» و یا این‌که گفته شود: «با توجه به شهادت شهود، دعوای خواهان را وارد تشخیص داده و ...»؛ اگرچه دلیل ارائه شده، اما با توجه به این‌که دلیل از مسیر استنتاج استدلالی عبور نکرده، یعنی این‌که مفاد شهادت شهود روشن نیست و نمی‌توان احراز کرد که شهادت با دعوا مطابقت دارد، چنین استنتاجی مطرود است.

۲-۳. تأثیر نظام‌های حقوقی در استدلال

آیا نوع نظام سیاسی بر استدلال قضایی مؤثر است؟ برای پاسخ به این سؤال باید در نظر داشت که استدلال قضایی در تمامی جوامع یکسان نیست و بر اساس درجه‌ی تخصصی بودن آن‌ها نیز تفاوت‌هایی دارد. به عبارت دیگر، نوع نگاه به استدلال از یک جامعه به جامعه‌ی دیگر متفاوت است. این بدان دلیل است که در هر نظام سیاسی، مکتب حقوقی متأثر از نوع نگاه آن مکتب به جامعه است. نوع نگاه یک نظام سیاسی فردمحور با نظام جامعه‌محور متفاوت است. مثال روشن آن، تعارض بنیادین دو نظام سیاسی لیبرالیستی و مارکسیستی با یکدیگر است؛ اولی فرد را تا حد افراط به عنوان محور اصلی تمام ملاحظات و موضوعات حقوقی در رأس می‌بیند و جامعه را فقط در خدمت فرد می‌بیند؛^۱ و دومی، جامعه را به عنوان سرمنزل و هدف اساسی هر نظام می‌بیند و فرد را بدون جامعه هیچ می‌پندارد. مثلاً دعوای یک کارفرما علیه یک کارگر در نظام مارکسیستی و مشابه چنین دعوایی در نظام لیبرالیستی می‌تواند استدلال قضایی را جهت دهد؛ زیرا در جامعه‌ای که بر پایه‌ی تفکر نظام پرولتاریایی یا حداقل ادعای استثمار طبقه‌ی کارگر توسط سرمایه‌داری بنا شده است، نسبت به

۱. دیدگاه و اومانیزم یا انسان محوری حاصل این تفکر است.

کارفرما در دعوا، نگاه متفاوتی با نظام لیبرالیستی دارد.

نمونه‌ی تأثیر نظام‌های سیاسی بر نوع استدلال در تاریخ حقوق به وفور یافت می‌شود. مثلاً سخن منتسکیو از زبان افلاطون که: «در قانون افلاطون، مقرر شده بود که غلام نمی‌تواند از دفاع طبیعی استفاده نماید. یعنی اگر به او حمله‌ور شدند، نمی‌تواند از خود دفاع کند. افلاطون به موجب این قانون حق دفاع طبیعی را از غلام سلب نموده و در عین حال، حق دفاع مدنی هم به او نداده بود» (قربانی، ۱۳۸۳: ۱۹۸).

در دعوای انگلیسی، دولت علیه رابرتز، *RV.Roberts (1974) 56 cr* 110-112 (App R117 in jonthan Herring op.cit) متهم به زنی که در خودروی وی سوار شده بود، پیشنهادهای جنسی داد و با مقاومت آن زن، شروع به تهدید و چنگ زدن به لباس‌هایش کرد. زن از ترس، با باز کردن در خودرو، خود را بیرون انداخت که موجب جراحات شدیدی بر وی شد. دادگاه بدوی، مستنداً به «بخش ۴۷ قانون جرایم علیه اشخاص مصوب ۱۹۶۱» رابرتز را به اتهام ایجاد صدمه‌ی جسمانی محکوم کرد. دادگاه استیناف با این استدلال که بیرون پریدن بزه‌دیده از خودروی در حال حرکت، نتیجه‌ی قابل پیش‌بینی و متعارف هجمه‌ی جنسی ارتكابی توسط متهم است که رابطه‌ی علیت میان عمل اولیه‌ی متهم با جراحات وارده را قطع نکرده است، لذا تقاضای استیناف را مردود و حکم بدوی را ابرام کرد.

در پرونده‌ای ایرانی که مشابهت موضوعی با دعوای رابرتز دارد، خانم «ل» به منظور رفع یک خصومت، ساعت هشت شب سوار بر خودروی آقای «ک» شد. پس از دقایقی بحث و جدل «ک»، «ل» را تهدید به تجاوز می‌کند و اعلام می‌کند، در امیدیه چند تن از دوستان او منتظر هستند تا «ل» را مورد تجاوز قرار دهند و به همین منظور مسیر خودرو را به سمت امیدیه منحرف می‌کند. خانم «ل» از ترس عملی شدن تهدیدات «ک»، خود را از خودروی در حال حرکت به بیرون پرت می‌کند و متحمل جراحات شدیدی می‌شود. شعبه‌ی اول دادگاه عمومی بندر امام خمینی، در حکم صادره، با این استدلال که: «تهدیدات متهم و ترس ناشی از آن، اراده و اختیار را از شاکیه سلب ننموده و شاکیه با اختیار و اراده، خود را از خودرو به بیرون پرت نموده است و این مطلب از اظهارات وی که بیان نموده «اگر مرا پیاده نکنی یا به سمت

منزل ما نروی، خودم را پرت می‌کنم»، به نحوی استنباط می‌گردد؛ و با عنایت به قواعد مسؤلیت مباشر و قاعده‌ی فقهی اقدام، رأی بر برائت متهم از اتهام ایراد ضرب و جرح نسبت به شاکیه صادر می‌گردد (طاهری‌نسب، ۱۳۸۸: ۹۹-۹۸).

در دو دعوی پیش گفته، به رغم مشابهت تام میان حقایق، دو استدلال کاملاً متفاوت اتخاذ شده است. در ادبیات حقوقی نیز می‌توان تأثیر نظام‌های سیاسی را بر استدلال قضایی به وضوح مشاهده کرد. نمونه‌ی چنین مواردی استفاده از استعاره‌ی قضایی در نظام‌های حقوقی است. «فرض حقوقی^۱ یک روش فنی است که به موجب آن یک پدیده، اعم از یک شیء یا یک شخص واقع در یک طبقه‌بندی حقوقی که متناسب با هدف و مطلوب نیست، به صورت ارادی و آگاهانه جابه‌جا می‌گردد تا با این راه‌حل عملی با طبقه و مقوله‌ی مورد نظر و مطلوب، متناسب شوند» (دلشاد معارف، ۱۳۸۸: ۱۷۵). در عالم حقوقی، هنگامی از استعاره‌های حقوقی استفاده می‌شود که دادرس بخواهد به گونه‌ای استدلال نماید که قضیه منطبق بر واقعیت نیست، به عنوان مثال، قاضی نه در عالم اعتبار، بلکه در عالم واقعیت دست می‌برد و واقعیت را عامدانه قلب می‌کند.

۲-۴. کالبد شکافی استدلال

هر استدلال همانند یک ساختمان نیازمند مصالح سالم یعنی مقدمات درست و قالب درستی از نظر شکل و صورت است. استدلال اگر بخواهد هیأت متناسبی داشته باشد، باید در قالب آن دو مقدمه شکل گرفته باشد. یک استدلال از چند جزء شامل قضیه، روش استدلال و روش استنتاج تشکیل شده است.

۲-۴-۱. قضیه

قضیه هرگونه جمله یا گفتاری است که امکان درستی یا نادرستی داشته باشد (خندان، ۱۳۸۴: ۹۶). مراد از درستی یا صدق یک قضیه، مطابقت آن با واقع است و

۱. برخی به جای استعاره‌ی حقوقی، فرض حقوقی را به کار می‌برند. لازم به توضیح است که در ادبیات از استعاره برای به کار بردن واژه‌ای با واژه دیگر استفاده می‌شود. یعنی فرد واژه‌ای را به علت تشابه به جای واژه دیگری به کار می‌برد. همان‌طور که مشخص است استعاره در حقوق از تعریف ادبی خود دور نشده است، اما به هر حال باید همواره در نظر داشت که دانش حاصل از به‌کارگیری استعاره‌ها دانش کاملی نیست؛ زیرا استعاره‌ها فقط شباهت‌های میان دو چیز را آشکار می‌سازند ولی در مورد تفاوت آن‌ها چیزی ارائه نمی‌دهند.

مقصود از نادرستی و کذب آن، عدم مطابقت قضیه با واقع.

بنابر تعریفی دیگر، قضیه چیزی است که عبارت بر آن دلالت می‌کند. البته لازم نیست هر عبارتی معنای جداگانه داشته باشد و بر معنای خاصی دلالت کند، اما اگر دلالتی برای هر عبارتی هست همین مدلول، قضیه خواهد بود (راسل، ۱۳۵۹: ۱۶). عبارتی که مشتمل بر متغیر می‌باشند، مانند «س عدد صحیح است»، قضیه نمی‌باشد؛ زیرا معلوم نیست «س» بر چه دلالت می‌کند تا حکم به صدق و کذب آن بدهیم، ولی اگر به جای «س» عدد «۲» را قرار دهیم، قضیه درست خواهد شد و اگر عدد «۱/۲» را قرار بدهیم، قضیه کاذب خواهد بود. اگر گفته شود: «او در خانه است» و مراد از «او» معلوم نباشد، مانند این است که گفته شود: «در خانه است»، لذا نمی‌شود حکم به صدق یا کذب کرد.

در قضایای حقوقی نیز هر قضیه باید متضمن ادعایی باشد که بدیهی نباشد. به عبارتی دیگر، پی‌گیری یک ادعای حقوقی یا کیفری باید متضمن اموری باشد که قابل صدق و کذب باشند. به عنوان مثال طرح دعوای اینکه «مقداری پول طلب دارم»، در عالم حقوق اعتباری ندارد و قابل استماع نیست؛ زیرا دادرسی نمی‌تواند با چنین استدلالی که پولی طلب دارم، بدون این که آن را به کسی منتسب نماید، رسیدگی نماید. ادعا باید منجز، معلوم بوده و قابلیت اثبات داشته باشد. «کشف قضایای مجهول از طریق قضایای معلوم» که در تعریف استدلال آمده، باید مبتنی بر این موضوع باشد که قضیه‌ی مجهول قابلیت صدق و کذب داشته باشد و بتوان بر آن اطلاق قضیه نمود، و گرنه در جمله‌های امر و نهی یا تمنایی، قابلیت صدق و کذب راه ندارد.

۲-۴-۲. روش‌های استدلال

در تعریف استدلال قضایی گفته شد که روش‌ها به تعبیری، ابزار است و بر مبنای دیدگاه دیگر، محک کشف واقع می‌باشد. هم‌چنین گفته شد که منطق، روش مناسبی برای استدلال قضایی است. بنابراین برای رسیدن به مدلول یقینی، احتیاج به شناخت راه‌های استدلال منطقی داریم. روش استدلال و استنتاج بر سه نحو است: تمثیل، استقراء و قیاس.

الف) تمثیل

تمثیل حجتی است که بر اساس آن، حکمی را برای چیزی از راه شباهت آن با چیز دیگر معلوم می‌کنند؛^۱ به عبارت دیگر، حکم به چیزی است از روی حکم جزئی. اعتبار منطقی تمثیل در گرو دو شرط است: وجه تشابه بین دو امر جزئی؛ معروف‌تر بودن یکی از آن دو.

قیاس تمثیلی از قاعده‌ی کلی، احکام جزئی را استنتاج می‌کند و تمثیل وسیله‌ی سرایت دادن حکم جزئی به مانند آن است. با وجود این، در بیشتر موارد، تمثیل نیز با قیاس و استقراء همراه است و به عنوان وسیله‌ی مستقل کارایی ندارد؛ زیرا به یاری استقراء باید وصفی را که با حکم، رابطه‌ی مستقیم دارد، تعیین کرد و به وسیله‌ی قیاس، آن را در موارد مشابه به کار برد (کاتوزیان، ۱۳۸۱: ۱۶۲-۱۶۳).

با توجه به این که تمثیل، استنباط حکم جزئی از چیزی است، اگر دو شرط پیش گفته شده در آن وجود نداشته باشد، استفاده از این نوع استدلال اعتباری ندارد؛ زیرا قاعده‌ای که از این نوع قیاس به دست می‌آید، ساخته‌ی حقوق دان است. اگر دادرس برای یافتن قاعده‌ی حقوقی آزاد باشد، نیاز اندکی به قیاس دارد، ولی در نظامی که اراده‌ی عمومی و دولت رهبری جامعه را به دست دارد، ناچار قاضی را باید در چارچوب معینی حرکت داد. کار او باید بر مبنای قوانین موجود انجام شود و متکی به روح و مفاد قانون و عرف و عادت مسلم باشد تا از داوری‌های فردی و خصوصی ممتاز گردد (همان: ۱۷۸). بنابراین باید گفت استفاده از این نوع استدلال در اثبات یک موضوع، با توجه به این که حکم صریحی درباره‌ی آن موضوع وجود ندارد، باید با احتیاط کامل صورت گیرد؛ چراکه «قیاس نباید با اراده‌ی قانون‌گذار و روح قوانین مخالف باشد. قیاسی که منتهی به حکم مخالف قانون شود، ناروا و ممنوع است. به همین دلیل، قلمرو احکام استثنایی را نمی‌توان بدین وسیله گسترش داد. فقیهان امامیه از جمله شیخ مرتضی انصاری^۲ نیز به دلیل منع شارع از ظن ناشی از قیاس تمثیلی، به آن بی‌اعتنا مانده‌اند و بعضی به همین دلیل با مطلق قیاس تمثیلی مخالفت کرده‌اند» (همان: ۱۸۰).

۱. به نقل از: ارسطو، منطق ارسطو، چاپ عبدالرحمان بدوی، بیروت ۱۹۸۰؛ برگرفته از سایت <http://www.encyclopaediaislamica.com/madkhal2>

۲. حجیت ظن، سیدمحمد جاهد، مفاتیح‌الاصول، ص ۶۶۲.

ب) استقراء

استقراء عبارت از هر استدلالی است که بتوان به وسیله‌ی آن از خاص، عام را نتیجه گرفت یعنی سیر استدلال در استقراء از خاص به عام است. مثلاً: «این تکه آهن در اثر حرارت منبسط می‌شود، تکه آهن سوم هم در اثر حرارت منبسط می‌شود؛ پس هر آهنی در اثر حرارت منبسط می‌شود». این نتیجه اعم از مقدماتش می‌باشد (صدر، ۱۳۸۲: ۲۴). استقراء یک استدلال عقلی است که از تعداد محدودی مشاهدات به عنوان مقدمه شروع می‌شود و به تعمیم‌های احتمالی وسیع‌تر می‌رسد. استدلال عقلی با این شکل، عمدتاً «تعمیم استقرایی» نامیده می‌شود.^۱

در استدلال استقرایی این امکان وجود دارد که مقدمات صادق به نتیجه‌ی کاذب بینجامند، اما به‌رغم این عیب، ظاهراً ما بر استدلال استقرایی زیاد تکیه می‌کنیم. برای مثال، وقتی صبح‌ها کامپیوتر را روشن می‌کنیم، مطمئن هستیم که کامپیوتر جلوی چشم‌مان منفجر نخواهد شد. دلیل این اطمینان این است که روشن کردن کامپیوتر کار هر روز ما بوده و تا به حال هم انفجاری رخ نداده است. مقدمه‌ی این استنتاج، مستلزم نتیجه‌اش نیست. هر چند کامپیوتر شما تا به حال منفجر نشده، اما منطقاً امکان دارد که این بار منفجر شود. استدلال استقرایی هر چند به لحاظ منطقی خالی از خلل نیست، اما ظاهراً شیوه‌ای بسیار معقول برای رسیدن به باورهای درباره‌ی جهان است.

دیوید هیوم،^۲ پاسخی ساده و در عین حال اساسی به این سؤال می‌دهد. سخن او این است که استفاده از استقراء به هیچ وجه پشتوانه‌ی عقلی ندارد. او می‌پذیرد که ما تمام مدت، چه در زندگی روزمره و چه در علم، از استقراء بهره می‌گیریم، اما تاکید می‌کند که این رفتار صرفاً عادت‌ی غریزی است و بر آگاهی مبتنی نیست. اگر کسی از ما بخواهد که به سود استقرا دلیلی محکم اقامه کنیم، به نظر هیوم، برآوردن تقاضای چنین فردی به نحو مطلوب از ما ساخته نیست (سیمر، ۱۳۸۷: ۲۷). بنابراین وقتی در علوم طبیعی بر سر پذیرش استدلال استقرایی این‌گونه نظر دارند، در استدلال قضایی نمی‌توان از روش استقرایی استفاده کرد. به عنوان مثال در یک منطقه بیست

۱. محمدباقر صدر، الاسس لمنطقیه للاستقراء، بیروت، لبنان، ۱۴۰۲ هـ. ق. برگرفته از سایت:

http://iec-md.org/maaref/esteghraa_khosropanah.html

۲. فیلسوف اسکاتلندی قرن هجدهم (۱۷۱۱-۱۷۷۶).

فقره قتل با خصوصیات مشترک کشف می‌شود. قاضی پنج فقره از قتل‌ها را به شخص «الف» منتسب می‌داند و سپس قتل پانزده نفر دیگر را با توجه خصوصیات مشترک به «الف» منتسب می‌نماید.

چنین استدلال استقرایی پذیرفتنی نیست. با توجه به این که معیار معروف «بدون هیچ تردید معقول» که رکن احراز عناصر سه‌گانه در این دعاوی می‌باشد و از طرفی استقراء به دلیل وجود عنصر «احتمال» نمی‌تواند به اتکاء چنین روشی که از چند مقدمه جزئی، نتیجه کلی گرفته است، به چنین نتیجه‌ای آن هم در دعاوی کیفری که اثبات باید موجز و بدون هیچ شک و شبهه‌ای باشد، رسید.

ج) قیاس

قیاس از مهم‌ترین و قاطع‌ترین اقسام روش استدلال منطقی است. «قیاس قولی است فراهم آمده از چند قضیه؛ به نحوی که از آن قول، ذاتاً قول دیگری لازم می‌آید» (خوانساری، ۱۳۵۹: ۱۴۲). یک نمونه استدلال قیاسی، این است: «همه‌ی فرانسوی‌ها پنیر دوست دارند. پی‌یر فرانسوی است. بنابراین، پی‌یر پنیر دوست دارد». گزاره‌های اول و دوم را مقدمات استنتاج، و گزاره‌ی سوم را نتیجه می‌نامند. در این استنتاج، اگر مقدمات صادق باشند، نتیجه هم ضرورتاً صادق است (اوکاشا سیمر، همان: ۲۴).

از سه روش منطقی گفته شده؛ استدلال قیاسی پذیرفتنی است؛ زیرا اگر استدلال بخواهد قطعی، یقینی و بدون شبهه باشد، باید از راه قیاس منطقی وارد شد و الا تمثیل و استقراء روش‌های یقینی برای رسیدن به نتیجه نیستند.

۳-۴-۲. روش استنتاج

در روش استنتاج، برای کشف مجهول از طریق فکر، حداقل دو شرط اساسی لازم است: انتخاب معلومات متناسب و صحیح؛ تنظیم و صورت‌بندی درست آن‌ها. به عنوان مثال در قضیه‌ی: «آب، مایع است؛ یخ از آب است؛ پس یخ مایع است»، به رغم این که ماده (صغرای قضیه) صحیح است، اما صورت قضیه (نتیجه) نادرست می‌باشد. مراد منطقیون از معتبر بودن استدلال، اعتبار صوری آن است: «منظور از

درستی استنتاج آن است که ببینیم آیا نتیجه بر اساس قاعده‌های معینی که آن‌ها را قاعده‌های استنتاج می‌نامیم، از مقدمه‌ها به دست آمده است یا نه» (خندان، ۱۳۸۴: ۲۳). از سوی دیگر در استنتاج: «هفده، فرد است یا زوج؛ هفده عدد اول است؛ بنابراین: هفده، فرد است».

همه‌ی جمله‌ها صادق هستند، اما باز استنتاج نادرست است؛ فرد بودن هفده را نمی‌توان از دو مقدمه‌ی بالا نتیجه گرفت؛ زیرا اگر چنین بود باید استنتاج زیر هم که در آن به جای عدد «هفده»، عدد «دو» گذاشته‌ایم درست باشد: دو فرد است یا زوج؛ دو عدد اول است؛ بنابراین دو فرد است.

مغالطه عبارت است از استدلالی نادرست که در ظاهر درست می‌نماید و قضیه‌ای نادرست را به صورت قضیه‌ای درست؛ یا این که قضیه‌ای درست را به صورت قضیه‌ای نادرست جلوه‌گر می‌سازد (خوانساری، ۱۳۶۲: ۱۱۵). اگر هدف انسان از آوردن یک استدلال، «اشتباه کاری» باشد، آن استدلال «مغالطه» یا «سفسطه» نامیده می‌شود. حداقل آفت مغالطه در استدلال قضایی خدشه به حقوق طرفین دعواست. به پاره‌ای از مغالطات اشاره می‌شود:

۱- سؤال مرکب: سؤال «چرا بازار آزاد کارآمدتر از نظارت از سوی دولت است؟»؛ با پیش فرض کارآمدی بازار آزاد، مغلطه‌آمیز است؛ زیرا معلوم نیست که بازار آزاد کارآمدتر از نظارت دولتی باشد. مثال قضایی این مغلطه در جایی است که قاضی پس از این که اتهام را به متهم تفهیم نمود، بگوید: «چرا از مقتول پرسیده بودی که با چه سلاحی شما را بکشم؟» این سؤال با پیش فرض متهم بودن فرد شروع شده است.

۲- نتیجه‌گیری بی‌ربط: یکی از شعب دادگاه نظامی، مأموری را با توجه به این که مقدار نسبتاً زیادی پول در اختیار داشته و مدتی هم به مرخصی نرفته و پول هم از جایی برایش حواله نشده، به اتهام اخذ رشوه مجرم دانسته و برای او مجازات تعیین نموده است. این نتیجه‌گیری بی‌ربط است؛ چرا که ممکن است پول را پس‌انداز کرده باشد، یا از کسی در محل خدمتش قرض کرده باشد.

۳- علت کاذب: در قضیه‌ی «متهم گریخت، ارتکاب جرم توسط او درست چند ساعت پیش از حضور پلیس در آنجا بود، بنابراین به وضوح آشکار می‌شود که که شخص یا اشخاصی از پلیس در اجرا یا برنامه‌ریزی سرقت، درگیر بوده‌اند». فرض

کنیم که با وجود یک چیزی (تصمیم سارق به این که هم‌زمان با حضور پلیس آن‌جا را ترک کند)، چیز دیگری (جرم) بلافاصله ایجاد شود، اما صرف این واقعیت که یک چیز پس از چیز دیگری پیش می‌آید، برای اثبات رابطه‌ی علت و معلولی کافی نیست.

۴- مصادره‌ی به مطلوب: این مغالطه وقتی رخ می‌دهد که کسی نتیجه‌ی استدلال (مطلوب) را که باید اثبات شود، اثبات شده بداند و یا به عبارتی، در مقدمات استدلال، از همان نتیجه‌ای که درصدد اثبات آن است استفاده کند (خندان، ۱۳۸۴: ۲۶۴). مصادره‌ی به مطلوب عبارت از این است که نتیجه، خود یکی از مقدمات باشد. مانند: «هر انسانی بشر است، هر بشری ناطق است، پس هر انسانی ناطق است». در این قضیه، نتیجه همان کبری است (بنگرید به: خوانساری، ۱۳۵۹: ۲۳۱).

۵- رد دلیل به جای رد مدعا: اگر دلایل یک مدعا را رد کنیم، نمی‌توان نتیجه گرفت که مدعا نیز رد شده است؛ بلکه تنها می‌توان نتیجه گرفت که گوینده در اثبات مدعای خود ناموفق بوده است. اثبات این که اصل مدعا درست یا نادرست است، به ادله‌ی مستقلی نیاز دارد (خندان، ۱۳۸۴: ۲۲۲). مانند آن که بگوید: «من می‌خواهم سندی ارائه کنم که مجرم واقعی همین فرد است. بر اساس این اسناد، افرادی که بر بی‌گناهی این فرد شهادت داده‌اند، هیچ‌یک در محل وقوع جرم حضور نداشته‌اند». اگر اسناد این فرد معتبر باشد، حداکثر ثابت می‌کند که نمی‌توان به سخن شهود توجه کرد، اما دلیلی بر مجرم بودن متهم نیست.

۶- بستن راه استدلال: وقتی شخصی مدعایی را مطرح می‌کند و درصدد اثبات مطلبی است، به بیان ادله می‌پردازد، اما گاهی فرد پس از مطرح کردن مدعای خود، سخنی می‌گوید که رابطه‌ی آن مدعا با استدلال‌های موافق و مخالف را قطع می‌کند و خود را بی‌نیاز از بیان ادله می‌نماید.

بستن راه استدلال از دو نظر جنبه‌ی مغالطه آمیز دارد؛ از یک سو برای مدعا استدلالی مطرح نمی‌شود و از سوی دیگر، شخص با ارتکاب این مغالطه، اجازه نمی‌دهد که مدعای مورد نظر، مورد نقادی دیگران قرار گیرد (خندان، ۱۳۸۴: ۱۹۹). در این خصوص به ذکر خاطره‌ای از یک حقوق‌دان می‌پردازیم: «به یاد دارم در یکی از شعبه‌های تحقیق بودم و متهمی که احضاریه‌ای در دست داشت، نزد مقام قضایی حاضر شد. قاضی پرسید: برای چه آمده‌ای؟ متهم گفت: قربان شما احضار فرموده‌اید. قاضی گفت: به چه علتی احضار کرده‌ام؟ متهم پاسخ داد: به عنوان متهم. قاضی ادامه

داد: بسیار خوب، مرتکب چه جرمی شده‌ای؟ و متهم افزود: نمی‌دانم. من مرتکب جرمی نشده‌ام. قاضی سوال کرد: اگر مرتکب جرمی نشده بودی، به عنوان متهم احضار نمی‌شدی. بهتر است خودت جریان را بگویی؛ وای به حال تو اگر پرونده را بیاورم و از روی جرمت آن را بگویم» (آخوندی، ۱۳۸۲: ۱۶) همان‌طور که مشخص است، قاضی با به کار بردن عبارتی خود را بی‌نیاز از ارائه‌ی ادله دانسته و راه برای هرگونه استدلالی بسته است.

۵-۲. استدلال قضایی و شیوه‌ی حصول به معرفت

با توجه به معطوف بودن استدلال قضایی به روش، و اهمیت علم قاضی در تحصیل و ارزیابی دلایل، این سؤال مطرح است که آیا علم قاضی مبتنی بر علم حصولی است یا حضوری. به تصریح اصل ۱۶۷ قانون اساسی، «قاضی موظف است حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر حکم قضیه را صادر نماید و نمی‌تواند به بهانه سکوت یا نقض یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد». این اصل به تأسیس تکلیف «قضات کردن» اشاره نموده است. از طرفی مطابق اصل ۱۶۶ قانون اساسی: «احکام دادگاه‌ها باید مستدل و مستند به مواد قانون و اصولی باشد که بر اساس آن حکم صادر شده است»، این اصل نیز قاضی را مکلف نموده تصمیم خود را مستند و مستدل سازد و این بدان معناست که قاضی نمی‌تواند بدون داشتن یک روش، دعوی را حل و فصل کند، بلکه باید وسایل توجیه تصمیم خود را از قواعد حقوقی مورد اعمال استنتاج نماید، اما فراهم نمودن لوازم این دو اصل نیز ضروری است. به عبارت دیگر، برای انجام وظایف قاضی، فراهم ساختن ابزار و وسایل فکری نیز لازم است؛ به گونه‌ای که آن وسایل و ابزار برای طرفین حجت باشد؛ زیرا فرض بر این است که همه‌ی کسانی که به استدلال قضایی می‌پردازند، در درون یک نظام حقوقی به این کار دست می‌زنند. در این مقام کسانی که قاضی را مخاطب قرار می‌دهند، می‌توانند به تمامی قواعد ماهوی و شکلی مأخوذ از نظام حقوقی اتکا کنند و قاضی نمی‌تواند بی‌آن که متهم به نقض قوانین شود، آن‌ها را نفی کند. افزون بر این، قاضی با توجه به همین قواعد باید حکم خویش را مدلل و موجه سازد، آن

هم به گونه‌ای که بتواند قبول همگان و دادگاه‌های بالاتر و نظر مساعد حقوق دانان را درباره‌ی قضاوتی که مطابق حق انجام می‌دهد، به دست آورد. بنابراین یکی از موضوعات اساسی در سیر استدلال قضایی، نقش قاضی و علم او است.

منطق حقوقی، منطقی است که باید دلایل مناسب را برای تصمیم‌گیری فراهم آورد. آن چه در حقوق به عنوان دلیل مناسب تلقی می‌شود، حسب نظام و مطابق زمان تغییر می‌کند. افزون بر این، ممکن است افراد در قدرت و استحکام برهان‌ها و استدلال‌ها با یکدیگر موافق نباشند و ممکن است موافق و مخالف به یک تصمیم نرسند. در اینجا یک عنصر شخصی وارد می‌شود و آن قاضی است که برای ارزش هر دلیل در عقل خود نیز به جست‌وجو می‌پردازد. قاضی پس از استماع مطالب اصحاب دعوا و توجه به دیدگاه‌های مقابل، تصمیم می‌گیرد.

حال این سؤال اساسی مطرح می‌شود که قاضی در مسیر استدلال قضایی چگونه به شناخت واقعی می‌رسد؟ تحلیلی ساده به ما نشان می‌دهد که اگر شخص مدعی معرفت باشد، باید گزاره‌ی صادقی وجود داشته باشد؛ این گزاره با باور شخص ربط و پیوند داشته باشد؛ شخص مدعی معرفت بر این اعتقاد، باید دلیل و باور داشته باشد. پس اگر گزاره‌ای صادق وجود داشت و شخصی به آن باور داشت و آن شخص بر این باور دلیل و شواهد کافی جمع نمود، می‌توان گفت که آن شخص از نظر معرفت‌شناسی «مجاز» به ادعای علم است.

تحلیل معرفت‌شناسان از شناخت بر تحلیل پیش گفته منطبق است. سه شرط مذکور برای معرفت، شرط لازم و کافی است؛ یعنی تحقق هر سه شرط برای معرفت ضروری است و نیز هیچ عنصر دیگری در معنای معرفت دخیل نیست؛ به دیگر سخن، تعریف سه جزء معرفت (باور صادق موجه) تعریفی جامع و مانع است (نعمتی، ۱۳۸۵: ۱۷).

منطقیون نیز با فلاسفه هم عقیده هستند که پذیرش هر قضیه‌ی علمی یا منطقی، نیاز به سه شرط دارد:

نخست، باور این که «الف، ب است» به این معناست که شخص نسبت به محتوای این قضیه حالت پذیرش و قبول داشته باشد. طبعاً عدم پذیرش یک قضیه، در حکم پذیرش نقیض آن است، یعنی پذیرش این که «الف، ب نیست» (خندان، ۱۳۸۴:

۲۳). این موضوع به بداهت عقلی هم قابل پذیرش نیست. یعنی نمی‌توان گفت شخص به یک موضوع علم دارد و علم ندارد. البته وی می‌تواند به محتوای یک قضیه، نه حالت پذیرش داشته باشد و نه عدم پذیرش. مثلاً اگر بازپرس در قرار منع تعقیب خود یک بار استناد کند که عمل ارتكابی جرم نیست و در جای دیگری از قرار، استدلال کند که دلیلی بر ورود اتهام به متهم وجود ندارد، در چنین مواردی، اساساً بازپرس باور نداشته که عمل را شخص انجام نداده است؛ زیرا اگر چنین بود، در استدلال نخست خود نمی‌گفت که چنین عملی جرم نیست. بنابراین شرط نخست علم در آن مفقود است. در این خصوص گفته شده است: «یکی از موضوعات مهم در آیین دادرسی «انتساب عمل» است. اگر عمل ارتكابی دارای خصیصه‌ی کیفی باشد، به دنبال دلایل می‌گردیم و اگر دارای خصیصه جزایی نبود، به دنبال دلیل رفتن خطاست. ما به دنبال دلایل افعال افراد نیستیم، بلکه به دنبال دلایل جرم هستیم. در بعضی از آراء می‌بینیم که قاضی می‌نویسند: «صرف‌نظر از فقد دلایل کافی، عمل ارتكابی جرم نیست». باید پرسش کرد که اگر عمل ارتكابی جرم نیست؛ چرا به دنبال دلایل رفتید.

شرط دوم، صدق قضیه‌ی «الف، ب است» نیز شرط مهمی است؛ زیرا در غیر این صورت نمی‌توان گفت شخص به چیزی علم دارد (خندان، ۱۳۸۴: ۲۴). در مثال بالا، باید قضیه‌ی دوم مبنی بر این که «چنین موضوعی به شخص منتسب نیست» صادق باشد تا شرط نخست نیز صادق باشد، اما اگر آن عمل به شخص منتسب باشد، باور بازپرس نمی‌تواند باور درستی باشد.

شرط سوم، یعنی موجه بودن علم از این رو مطرح می‌شود که ممکن است کسی درباره‌ی مطلبی حدسی بزند و اتفاقاً آن حدس هم درست باشد، بدون این که برای درستی آن، دلیل یا شاهد داشته باشد؛ در این صورت نمی‌توان این حدس درست را علم نامید (همان: ۲۴). در مثال بالا، اگر بازپرس بر قضیه‌ی دوم استدلال یا دلیلی ارائه ندهد و به علم خود استناد نماید، چنین علمی ولو مطابق با واقع هم باشد، مطرود است. شرط سوم، شباهت تامی با قضیه‌ی ثبوت و اثبات در حقوق دارد. مثلاً ممکن است شما واقعاً از کسی طلبی داشته باشید، اما برای اثبات آن نیاز به دلیل دارید، در غیر این صورت، دعوای شما در دادگاه منجر به نتیجه نخواهد شد.

تأکید بر این نکته ضروری است که وقتی سخن از علم قاضی می‌شود، قاضی باید واقعیت‌های موجود در پرونده را از طریق استدلال قضایی کشف کند. کشف واقعیت، متفاوت از ساختن واقعیت است. ساختن واقعیت یعنی این که، آن چه قاضی به آن رسیده است، واقعیتی نیست که موجود بوده، بلکه واقعیت خودساخته‌ی قاضی است. به عبارت دیگر، وقتی سه شرط برای علم در نظر گرفتیم، شرط دوم گزاره، این که قضیه‌ای که ما به آن باور داریم، باید صادق باشد یعنی دقیقاً همان چیزی باشد که اتفاق افتاده است، اما اگر قاضی برای باور علم، گزاره‌ها را به گونه‌ای معنا نماید که آن چه مورد نظر اوست ساخته شود، این کشف واقعیت نیست، بلکه یک نوع اعتبار کردن از واقعیتی است که در نفس الامر یا حاق واقع وجود ندارد، بلکه آن را ساخته و صورت‌بندی کرده است. به قول علامه طباطبایی (ره) اعتبار کردن، نوعی جا به جا کردن مفاهیم است. اعتبار کردن یعنی محسوب کردن، پنداشتن، انگاشتن. وقتی می‌گویید: «من فلانی را شیر اعتبار می‌کنم» یعنی او شیر نیست ولی من او را شیر فرض می‌کنم. در این صورت، در حقیقت، ما به نوعی ادراک دست نمی‌زنیم، کشف تازه‌ای از نفس الامر نمی‌کنیم، بلکه نوعی تجزیه یا ترکیب صورت می‌دهیم (قراملکی، ۱۳۸۴: ۶). دادگاه انتظامی قضات در حکم شماره‌ی ۳۱۳۷ مورخ ۱۳۱۹/۵/۳۱ مقرر داشته است: «حاکم دادگاه، به عنوان این که علم به بی حقی مدعی و حقانیت مدعی علیه داشته و برای احتراز از این که حکمی برخلاف حق نداده باشد، رعایت مقررات قانونی را ننموده، متخلف است؛ زیرا رعایت اصول محاکمات در جریان قضایا، اولین تکلیف دادرس است؛ و گرنه ممکن است هر دادرس مطابق ذوق و سلیقه‌ی خود دعاوی را جریان داده و حل و فصل نماید و معایب این کار به قدری است که قانون‌گذار از آن احتراز جسته و نخواسته است زمام جریان قضایی به اراده و دلخواه دادرس افتد. درست است که همه‌ی این مقدمات برای فصل خصومت و احقاق حق بوده، ولی نظر به منافع نوعی و این که تمایل بی‌جایی به نام رعایت وجدان پیش نیاید، برای احقاق حق، طرقی معین کرده و دادرس را مکلف به رعایت آن نموده و انحراف از آن را تجویز نکرده است» (شمس، ۱۳۸۷: ۱۲۴).

برآمد

صدور آراء مستدل که موجب نظم حقوقی و اعتبار مرجع قضایی است از مبانی مختلف حائز اهمیت است و قوانین ایران به این امر مهم به ویژه در قانون اساسی تأکید نموده است.

۱- گریز از استدلال، یک نوع نظم‌گریزی و روی‌گردانی از پاسخ‌گو بودن است. اگر قرار باشد هرکسی به هر دلیلی که تنها می‌تواند برای خودش قابل قبول باشد، رأی صادر نماید، سبب بی‌نظمی اجتماعی می‌شود.

۲- مستند و مستدل بودن رأی، یعنی بدانیم چه می‌گوییم و چرا می‌گوییم و همچنین برای هر جمله و کلام ابراز‌شده‌ی خود، دلیلی قانع‌کننده تحت پوشش علم، تجربه و مشاهدات عینی پرونده داشته باشیم. این‌گونه استدلال در رأی، نه تنها ذهن و درون طرفین دعوا را آزرده نمی‌سازد، بلکه آن‌ها را ترغیب می‌نماید تا اعتماد درونی‌شان به شخصیت گوینده و نه کلام او جلب شود. آرامش ایجاد شده در سایه‌ی این اعتماد، باعث می‌شود طرفین دعوا به یک حس نزدیکی دست‌یافته و خود را در آرامشی خوشایند و دلخواه ببینند. در سایه‌ی همین استدلال حقوقی، اقناع طرفین دعوا به شکلی ساده و مناسب تجلی می‌یابد.

۳- یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های استدلال قضایی عبارت است از تلاش برای حفظ ثبات در قواعد و قضاوت‌های حقوقی. بنابراین این تلاش باید در این سمت سوق داده شود که حقوق می‌باید نسبت به همه‌ی کسانی که تابع آن می‌باشند، یکسان اعمال شود و دعاوی مشابه بایستی به شیوه‌ای یکسان حل و فصل شوند.

۴- ترکیب دلایل برای رسیدن به استدلال قضایی باید از مسیر صحیح استنتاج منطقی عبور نماید. یعنی باید عنوان قضیه‌ی منطقی بر دعوای اقامه شده منطبق باشد؛ صغری و کبرای آن مشخص شود؛ و استنتاج منطقی به عمل آید. استنتاج صحیح منطقی، زمانی صورت می‌گیرد که مقدمات یقینی باشد.

۵- رأی دادگاه باید نمادی از استدلال‌های متقن باشد که هم وجدان طرفین دعوا و هم وجدان جامعه را قانع نماید.

۶- اگر قاضی در یک قضیه، واقعیت امر را می‌داند، اما دلیل قانونی ملموس یا عینی برای آن نداشت، باید آن قضیه را رد شده بداند؛ زیرا استدلال متکی به دلیل

است.

۷- ویژگی استدلال قضایی، علاقه به سنجش ادعاهای متقابل است، بنابراین توجه به مباحث و مذاکرات و ادعاها و دفاعیات، خواه در قالب تحقیقات مقدماتی دادسرا و خواه در بحث‌های دادگاهی، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

۸- ثبات نظم حقوقی و به تبع آن نظم اجتماعی در گرو آراء مستدل است؛ زیرا در هر دعوای حقوقی یک نفر بازنده و یک فرد پیروز وجود دارد. اگر دعوا مستدل باشد، مطمئن باشیم که طرف بازنده نیز به اجرای رأی تمکین می‌نماید. یعنی استدلال قضایی قطعاً روابط اجتماعی را به شیوه‌ای نظم می‌بخشد که ثبات اجتماعی حفظ شود.

۹- اگر آراء دادگاه بدون استدلال صادر شود، حتی اگر نتیجه‌ی دعوا منطبق با واقع هم باشد چنین احکامی الزاماً باید توسط دادگاه‌های بالاتر نقض شود.

۱۰- انبوه و حجم پرونده‌های وارده به مرجع قضایی نباید دلیلی برای صدور آراء چند سطری باشد. به گفته‌ی منطقیون «اثبات شیء نفی ماعدا نمی‌کند». آمار بالای پرونده‌ها بر نحوه‌ی تصمیم‌گیری‌ها اثرگذار است، اما این امر نباید در کیفیت آراء محاکم تأثیر بگذارد.

فهرست منابع:

- آخوندی، محمود، *آیین دادرسی کیفری - کاربردی*، جلد پنجم، تهران: میزان، ۱۳۸۲.
- آخوندی، محمود، *جزوه‌ی آیین دادرسی کیفری*، دوره‌ی کارآموزی قضایی، ۱۳۷۸.
- چالمرز، آلن اف، *چیستی علم*، برگردان: سعید زیباکلام، تهران: سمت، ۱۳۷۹.
- خندان، علی اصغر، *منطق کاربردی*، تهران: سمت، ۱۳۸۴.
- خوانساری، محمد، *منطق صوری*، تهران: آگاه، ۱۳۵۹.
- دهخدا، علی اکبر، *لغت‌نامه دهخدا*، جلد بیستم، زیر نظر: محمد معین و سید جعفر شهیدی، تهران: دانشگاه تهران، چاپ نخست، ۱۳۷۳.
- راسل، برتراند، *علم ما به عالم خارج*، برگردان: منوچهر بزرگمهر، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۳۵۹.
- رفیع‌پور، فرامرز، *کندوکاو و پنداشنه‌ها*، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۰.
- سیمر، اوکاشا، *فلسفه‌ی علم*، برگردان: هومن پناهنده، تهران: معاصر، چاپ نخست، ۱۳۸۷.
- الشریف، محمدمهدی، «*صورت‌گرایی در استدلال حقوقی*»، فصل‌نامه‌ی حقوق، تهران: دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، سال ۳۷، شماره‌ی ۲، ۱۳۸۶.
- شمس، عبدالله، *آیین دادرسی مدنی*، جلد سوم، تهران: دزاک، ۱۳۸۷.
- شیم. پرلمان، *استدلال قضایی و منطق حقوقی*، برگردان: حسن حبیبی، مجله‌ی دادنامه شماره‌ی ۱، ۱۳۸۸.
- صدر، محمدباقر، *مبانی منطقی استقراء*، برگردان: محمدعلی قدس‌پور، تهران: یمین، چاپ نخست، ۱۳۸۲.
- طاهری نسب، سید یزدالله، *رابطه علیت در حقوق کیفری ایران و انگلستان*، تهران: دادگستر، چاپ نخست، ۱۳۸۸.
- طباطبایی، سید محمد حسین، *تفسیر المیزان*، جلد هفدهم، قم: بوستان کتاب، چاپ نخست، ۱۳۷۲.

<http://www.ghadir.ca/multimedia/ebooks/almizan/Fehrest.ht>

قراملکی، فرامرز، *منطق ۱*، تهران: دانشگاه پیام‌نور، چاپ سوم، ۱۳۸۴.

قربانی، زین‌العابدین، *اسلام و حقوق بشر*، قم: سایه، چاپ سوم، ۱۳۸۳.
کاتوزیان، ناصر، *اثبات و دلیل اثبات*، میزان، تهران: چاپ نخست، ۱۳۸۰.
کاتوزیان، ناصر، *فلسفه‌ی حقوق*، جلد سوم، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم، ۱۳۸۱.

نعمتی، سکینه، *معرفت‌شناسی*، روزنامه‌ی رسالت، شماره‌ی ۶۰۴۶، ۵/۱۰/۱۳۸۵.
Jacob A. Stein, *Legal Reasoning: What Is It?*, in: jstein@stein-mitchell.com

Lind, Douglas, *The Art of Legal Reasoning*, in: www.proedgroup.com

www.hassanjafaritarabar.ir

http://iec-md.org/maaref/esteghrraa_khosropanah.html

<http://www.encyclopaediaislamica.com/madkhal2>